

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره  
موضوع جزئی: آیه ۳۵ \_ بخش دوم \_ توجیه مخالفت آدم با نهی خداوند \_ مصادف با: ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۴۲  
حق در مسئله  
جلسه: ۲۳

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

**خلاصه جلسه گذشته**

عرض کردیم مسئله تمرد و مخالف حضرت آدم از دستور خداوند تبارک و تعالی و ماجراهایی که بعد از آن پیش آمد، مورد بحث واقع شده و توجیهاتی برای این رفتار ذکر شده است. ما ریشه این اختلاف را بیان کردیم و گفتیم چون در دو ساحت مربوط به عصمت اختلاف است، یکی از حیث عرصه های عصمت و دیگری از حیث زمان عصمت، لذا این باعث می شود در مورد تحلیل رفتار حضرت آدم و توجیه و توضیح آن، این اختلافات پیدا شود و هر یک از یک منظر و زاویه ای به این موضوع نگاه کنند.

اگر بخواهیم وارد بحث از بررسی این دو ساحت و دو عرصه شویم و تحقیق کنیم، زمان می برد و باید به طور کلی بحث عصمت انبیاء و مقدمات و مؤخراتش که یک بحث مفصل کلامی است را طرح کنیم ولی بنای ما فعلا بر این نیست. لذا صرفا به بیان مقتضای تحقیق در این مسئله اکتفا می کنیم و از این مسئله عبور می کنیم.

**حق در مسئله**

حق در مسئله بنا بر آموزه های اهل بیت (علیهم السلام) و بر مبنای اعتقادات امامیه، این است که نهی متعلق به آدم و نهی از اکل شجره، نهی ارشادی بوده آنها ارشادی تنزیهی که در واقع ارشاد می کند به ترتب آثار مخالفت. لذا نهی مولوی نبوده تا مسئله معصیت پیش آید. قرائن و شواهدش را هم ذکر کردیم. نهی ارشادی بود و لذا تنها نتیجه مخالفت این شد که آن عوارض و آثار و عواقب گریبان حضرت آدم را بگیرد. مانند اوامر و نواهی طیب؛ وقتی می گوئیم ارشاد می کند یعنی اگر این کار را انجام دهی، این مشکلات برای تو پیش می آید از جمله رنج، تعب، گرسنگی و تشنگی، سرما و گرما و همه آنچه که در زمین برای انسان واقع می شود.

بنابراین اگر ما گفتیم این نهی ارشادی است، دیگر با نبودن نبوت سازگار است. با نبی نبودن آدم در آن هنگام سازگار است. با این مطلب که آن عالم، عالم تشریح نبوده سازگاری دارد.

اینکه اگر آدم توبه کرد اما در عین حال مانع هبوط او نشد، این هم با این بیان سازگاری دارد. چون توبه عذاب و عقاب آخروی را بر می دارد، اما جلوی آثار وضعی و این عواقب را نمی گیرد.

لذا نوع آن اشکالات و مسائلی که اینجا می‌تواند نسبت به این ماجرا مطرح شود، با این بیان بر طرف می‌شود و دیگر اشکالی وجود ندارد. البته ترک اولی هم ممکن است به نوعی از اکثر اشکالات مذکور مبرا باشد، اما شاید آنهم اثباتش مشکل باشد.

بنابراین در بین پنج وجهی که در ابتدای این بحث مطرح کردیم، به نظر می‌رسد که حق وجه پنجم است که بر اساس آن دیگر نه محدودیتی برای زمان عصمت انبیاء مطرح می‌شود که مثلا بگوییم قبل از نبوت بوده و قبل از نبوت اگر معصیت شود اشکالی ندارد؛ بلکه من حین الولادة معصوم بوده است. ساحت عصمت پیامبر هم یک ساحت و دامنه وسیع است. لذا مشکلی در این رابطه به نظر نمی‌رسد.

البته بحث‌هایی در اینجا وجود دارد که در ادامه و در ضمن این آیات که در سوره طها و اعراف از آن‌ها سخن به میان آمده، آن‌ها را در آنجا متعرض خواهیم شد. از جمله مسئله عهد آدم که این عهد و پیمان و میثاقی که آدم داشته چه بوده و آیا این کاری که حضرت آدم کرد با آن عهد و میثاق سازگار هست یا نیست و چگونه قابل جمع است. این‌ها بحث‌هایی است که انشاءالله در ادامه آن‌ها را ما متعرض خواهیم شد.

### نهی «لا تقربا» و مشیت الهی

فقط نکته‌ای که اینجا در پایان این بخش و بعد از بیان مطالبی که در آیه ۳۵ مطرح شده، خوب است به آن اشاره‌ای داشته باشیم، این است که مسئله مخالفت حضرت آدم و ورودش به بهشت و مخالفت و اخراج او از بهشت، همانطور که گفته شد کأن خواست و مشیت الهی بوده است. ما در ابتدای بحث از این آیه گفتیم که این، قضای حتمی خداوند تبارک و تعالی بود که انسان بعد از خلقت در زمین بلافاصله منتقل شود به آن عالم و جنت و این داستان اتفاق بیافتد و از بهشت رانده شود به سوی زمین. این ممکن است به نظر شما عجیب بیاید که چرا خداوند او را در زمین خلق کرد و سپس به آن عالم و جنت برد و این اتفاق افتاد که دوباره به زمین بازگردد. این به نوعی کأن مشیت الهی بوده که این اتفاق بیافتد. آنوقت اینجا بحث پیش می‌آید که چطور می‌شود خداوند متعال بفرماید «لا تقربا هذه الشجرة» ولی در عین حال بگوییم مشیتش این بوده که این اتفاق بیافتد. چطور می‌شود جمع کرد بین نهی و اراده تشریحی خداوند تبارک و تعالی یعنی به او می‌گوید نخور اما در عین حال مشیت او بر این تعلق گرفت که او بخورد. ائمه در بعضی از روایات به همین داستان اشاره کرده‌اند.

### کلام علامه طباطبایی

اما عمده این است که همانطور که بعضی از مفسرین مانند علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند،<sup>۱</sup> اساسا آدم خلق شده بود برای اینکه در زمین زندگی کند و در زمین بمیرد و اگر خداوند تبارک و تعالی او را وارد جنت کرد، برای این بود که یک معبری باشد و امتحان شود. یک اتفاقی بیافتد که بواسطه آن به زمین هبوط کند و برود در عالم ماده.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۲۷.

مرحوم علامه تعبیر می‌کند که این قضای حتمی خداوند بود که آدم از این درخت بخورد و عورت و عیبش آشکار شود و آنگاه برود به سوی زمین. چون وقتی خداوند آدم را خلق کرد، بلافاصله او را وارد در بهشت کرد. یعنی کأن فاصله ای نیافتاد بین زمان خلقت و ورود در بهشت معهود. بعد از اینکه آدم وارد آن بهشت شد، کأن هنوز هیچ تلقی از عالم ماده و زمین نداشت. ادراک او و روح او متأثر از عالم ارواح و فرشتگان بود. یعنی کأن آلودگی نداشت. بعد یک اتفاقی افتاد که این مشکل بروز کرد. از این شجره چشید و بلافاصله عورات آن‌ها آشکار شد و این همان چیزی بود که شیطان به دنبالش بود. به تعبیر مرحوم علامه، آخرین علت که موجب هبوط آدم و زمینی شدن او شد، همین ظهور عورت و عیب او بود و شیطان همه هم و غمش این بود که این را آشکار کند. کأن آن‌ها مقدمات و معادلات این امر بودند و بالاخره دیر یا زود این اتفاق می‌افتاد و وقتی این اتفاق افتاد مسئله هبوط پیش آمد.

اگر آدم به طور طبیعی در زمین می‌ماند، ممکن بود زمان ببرد ولی بالاخره خیلی طولانی نبود این پنهان بودن عیوب و عورات این‌ها. ولی آنجا کأن خیلی سریع این اتفاق افتاد (البته زمان مطرح نیست). همه هدف شیطان این بود که عیب این دو ظاهر شود. چرا عیب این دو و آشکار شدن این دو مورد اهتمام شیطان بود؟ برای اینکه این مظهر تمایلات حیوانی انسان است، مظهر تمایلات دنیایی انسان است، مظهر تعلقات دنیایی انسان است. لذا مشیت خداوند متعال بر این قرار گرفت که آدم وارد در بهشت شود، نهی شود از اکل میوه آن درخت، او هم از آن بچشد، توسط شیطان اغوا شود و این باعث شود سوئات و عورات آن‌ها آشکار شود و بعد برود به سوی زمین. او اصلاً برای رفتن به زمین خلق شده بود، این‌ها همگی طریق بود.

خداوند اولاً او را به بهشت برد تا برتری اش را بر ملائکه اثبات کند، افضلیتتش را از ملائکه اعلام کند، خلافتش را به ملائکه اعلام کند؛ ملائکه هم او را تکریم کنند و سجده کنند و آنوقت برود در بهشت و این ماجراها پیش بیاید و برگردد به زمین. این مشیت الهی بوده، همه این‌ها هم برای این است که این آدم از صفر شروع کند (این تعبیر ما است که البته شاید خیلی رسا نباشد). یعنی بعد از آنکه در آن عالم یعنی در عالم ارواح و ملائکه که با آن‌ها انس پیدا کرده بود، هبوط کند و از اینجا دوباره قوس صعود را طی کند. از اینجا و از عالم ماده شروع کند و دوباره ترقی کند و رشد کند و به همان مقام برسد. این مشیت خدا بوده است.

اینکه می‌گویند چرا اینچنین بوده، قبلاً هم عرض کردیم که بالاخره خداوند متعال می‌خواهد جوهر و ارزش وجودی انسان آشکار شود و با زحمت به این نقطه برسد و معلوم شود چه کسانی این توان و قدرت را دارند و چه کسانی ندارند. اینکه چرا آخرین چیز آشکار شدن عیب این دو بوده و چرا هم و غم شیطان این بوده، این حالت شرمساری و خجالتی که بعد از آشکار شدن این‌ها پیدا شد. این صریح قرآن هم هست، میفرماید: «لِیَبْدَى لَهُمَا مَا وَرَىٰ عَنْهُمَا»، یعنی هدف این بود که این‌ها آشکار شود. آنچه که از این‌ها پوشانده شده بود، نمی‌گوید: «لِیَبْدَى لَهُمَا مَا كَانَ وَرَىٰ عَنْهُمَا» که معنایش این است آنچه را که بر آن دو پوشیده بود آشکار کند. می‌گوید آنچه که پوشانده شده بود را آشکار کند.

بنابراین این اتفاق باید می افتاد و دلیلش هم اجمالا همین است که عرض کردم که بالاخره او به این سبب رشد کند و به تکامل برسد و این مسیر را طی کند.

مرحوم علامه تصریح می کند که علت بیرون شدن آدم از بهشت و هبوط إلى الأرض خوردن از میوه ممنوعه درخت نبود بلکه این یک وسیله بود که عیب اینها آشکار شود. پس علت اصلی خارج شدن یا بیرون رانده شدن از بهشت و هبوط به سوی زمین، این بود که این عیب ظاهر شد و همه وسوسه شیطان هم به همین وسیله است. اصل و اساس کار شیطان این بود که این عیب آشکار شود.

این مسئله خیلی مهم است. ممکن است بگویید ما این همه بحث کردیم آن درخت ممنوعه چیست و شما می گوید خوردن از آن برای این بوده که این اتفاق بیافتد که اینها از بهشت بروند بیرون، کأن آشکار شدن این عیب مناسب آن جایگاه نبوده. یعنی شرایطی پیش آمد که خود آنها پی بردند این مناسب آن جایگاه نیست. آن حس شرمساری بعد از آشکار شدن این عیب، کأن بستر و زمینه را برای بیرون شدن از بهشت فراهم کرد. اگر فقط مخالفت می بود، شاید اینطور حالت شرمساری برای آنها پیش نمی آمد. اینها باید به این عیب واقف می شدند و به دنبال این می رفتند که این را بپوشانند. یعنی این اتفاق اگر نمی افتاد شاید آن زمینه برای بیرون شدن از بهشت فراهم نمی شد. این حالت شرمساری و بعد طبیعتاً توبه و مسائل بعد از آن.

بالاخره اینکه مشیت الهی روایاتی هم بر آن دلالت دارد که این را تأیید می کند.

«والحمد لله رب العالمین»